مکتوبی از عارف کامل مولی محمد بیدآبادی (1(

علی صدرائی خوئی

روی سخن مرحوم بیدآبادی در این نامه با یکی از شاگردانش به نام مولی عبدالله کاشانی است . از کاشانی جز در دو مورد - بنابه فحص نگارنده - در کتابها نامی به میان نیامده است:

مورد اول: در عنوان همین نامه است که در یک نسخه، از او به «حاج عبدالله کاشانی »

و در نسخه دیگر «مولی عبدالله کاشانی » تعبیر شده است . از این نامه ارتباط معنوی وی

با بیدآبادی آشکار می شود .

مورد دوم: شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه ضمن معرفی کتاب لب عین البکاء

چنین می نویسد:

لب عین البکاء چکیده عین البکاء و هر دو تالیف مولی محمد تقی فرزند احمد بروجردی ساکن کاشان است . او این کتاب را در 1099

در کاشان تالیف کرده است . در پشت [نسخه ای از] این کتاب، مؤلف به خط خود اجازه ای برای شاگردش مولی عبدالله کاشانی نوشته که تاریخ آن 1102 است .

. این نسخه خطی نزد [آیة الله] سید شهاب الدین [مرعشی نجفی] در قم است . (2) این کتاب مانند اصلش به فارسی است . (3)

مرحوم شیخ آغا بزرگ از همین اجازه در الکواکب المنتشرة نیز یاد نموده است . (4) در کتاب تلامذة العلامة المجلسی و المجازون منه نیز همین مطلب به نقل از شیخ آغا بزرگ، تکرار شده است .

به هر حال، از مطالب فوق برمی آید که او اجازه روایتی از ملا محمد تقی بروجردی (5) داشته و نیز با عارف شهیرآقا محمد بیدآبادی مرتبط بوده است .

از مضمون این مکتوب نیز برمی آید که کاشانی در نامه ای، از مولی محمد بیدآبادی و درخواست شرح حال و بیان زندگیش را کرده است و او هم در اجابت تقاضای او مکتوب حاضر را نگاشته است .

مضامین نامه

بیدآبادی قلمی روان و نثری شیوا و مشحون از استعارات و کنایات ادبی دارد .

او با عباراتی دلکش و شیرین از سائل خویش، از شرح حال نوشتن مانند دیگران، اعتداز جسته و بعد غنان قلم را در عرصه موعظه و نصیحت به جولان درآورده و در اثنای وعظ و نصیحت، به طور ضمنی شرح حال خویش را بازگو کرده است .

مرحوم بیدآبادی در نوشتار خود، علوم ظاهری را مورد انتقاد قرار داده و به بیتی از مثنوی نان و حلوای شیخ بهاءالدین عاملی استناد جسته، آنجا که شیخ گوید:

علم رسمی سربه سر قیل است و قال

نه از آن کیفیتی حاصل نه حال

زان نگردد بر تو هرگز کشف راز

وربود شاگرد تو صد فخر راز

تا به چند از حکمت یونیان!

حکمت ایمانیان را هم بخوان

چند از این فقه و کلام بی اصول

مغز را خالی کنی ای بوالفضول

صرف شد عمرت به بحث صرف و نحو

از اصول عشق ناخواندی دو حرف

تا به کی افسون و زرق بی شمار

از خدا و انبیا شرمی بدار

دل منور کن به انوار جلی

چند باشی کاس لیس بوعلی

ایها القوم الذی فی المدرسه

کل ما حصلتموه وسوسه

فکرکم ان کان فی غیر الحبیب

مالکم فی النشاة الاخری نصیب

باید توجه داشت که مخالفت شیخ بهائی و یا مرحوم بیدآبادی با علوم ظاهری و تحصیل آن، برای این نیست که این علوم ذاتا مطلوب نیستند و باید ترک شوند; زیرا خود آن بزرگواران مدتهای مدید از عمر خود را صرف تحصیل و تدریس همین علوم کرده اند و تالیفات آنان مشحون از تدقیقات در این علوم است . پس مقصود آنان از

این مخالفت و ستیزه جویی چیز دیگری است، و آن این است که خود علم هدف و مقصود قرار گیرد . زیرا در این صورت، چنین علمی حجاب اکبر خواهد شد . حال آنکه بشر آفریده شده است تا به معرفت الهی نایل شود چنانکه در آیه شریفه آمده است: «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون » (6) (ای لیعرفون). مرحوم بیدآبادی در این نامه علمی را نکوهش می کند که به جای آنکه وسیله حصول معرفت باشد، هدف شده باشد .

در اصول کافی، در باره فواید کسب علم و آفات جهل و ترک دانش اندوزی، از حضرت امام زین العابدین علیه السلام چنین نقل شده است:

«لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج، ان الله - تبارک وتعالی - اوحی الی دانیال ان امقت عبیدی الی الجاهل المستخف بحق اهل العلم، التارک للاقتداء بهم و ان احب عبیدی الی التقی الطالب للثواب الجزیل، اللازم للعلماء التابع للحلماء، القابل عن الحکماء» . (7)

اگر مردم بدانند که در طلب علم چه فایده ها؟ هر آئینه به دنبال طلب علم روند اگرچه با ریختن خون دل و فرو رفتن در گردابها باشد .

خداوند تبارک و تعالی به حضرت دانیال وحی نمود که: منفورترین بندگانم نزد من، نادانی است که حق علما را سبک شمارد و پیروی ایشان نکند و محوبترین بندگانم پرهیزکاریست که طالب ثواب بزرگ و ملازم علما و پیرو خویشتن داران باشد و نصایح حکما را پذیرا باشد .

مکتوب مولی محمد بیدآبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

به عرض می رساند که، از آنجا که حسن خداداد شاهد زیبای اخلاص و وداد (8) و عروس رعنای یگانگی و اتحاد را، احتیاج به غازه (9) الفاظ و عبارات، و مشاطگی (10) کنایه و استعارات نمی باشد، بلکه اصرار در بیان معانی بدیع المبانی آن، شیوه اخلاص فروشان و مبالغه در اظهار دقائق حقیقت آن، خلاف شریعت دوستان، بلکه طریقه منافقان است; احتجاب آن ستیره (11) عریان در حجله خانه سینه اخلاص توامان بهتر، و ترک خودنمایی تصریح و کنایه در ضمن عبارت آرایی به ادب نزدیکتر دانسته، لب گفتگو از اظهار این مقوله سخن بسته، زبان به عرض مطلب گشوده بر صفحه عرض می نگارد که:

در استعداد آن بهجت (12) توامان و هدهد نبا سبا مرحمت و ذره پروری القای کتاب کریم سلیمان، بساط عطوفت گستری نموده، حمامه روح و روان با هزار شوق معلق زنان خود را به آشیان منظر دیدار رسانیده، از مطالعه آیات بینات، فرقان مکارم اخلاق و سور محکمات قرآن میامن (13) اشفاق (14) به مضمون صدق مشحون «انی عبدالله آتانی الکتاب » (15) به رای العین مشاهده نموده، مردم طور دیده از اعجاز تجلیات اطوار فصاحت و بلاغت الفاظش مدهوش، و ساکنان جبل سینای سینه، از تصور غرایب بیان معانی بدیع المبانیش

بی هوش گردید . موسی ناطقه بعد از افاقه از صعق (16) حیرت و دهشت آن تیه، (17) تصدیق و اذعان به قضیه «ذلک الکتاب لاریب فیه » (18) نمود . الحق سالکان مسالک شرایع الفت و اخارا، کتاب، کافی و ارشاد طلبان مطالب عالیه محبت و ولا را شرح وافی [و هدایت خواهان جنت وصول را] استبصاری از شهر من لایحضر فرموده بودند .

خلاصه به جهت تذکره معتبرین عرض می شود مجملی از مفصل و مختصری از مطولش آنکه:

ایام صبا را به امداد مؤدبین و تربیت رب العالمین به نحوی صرف تحصیل مبادی ادبی و علوم آلی نموده تا اعتیاد تام و تمامی به امور محسوسه به هم رسانیده، پس عمری در بر الفاظ و بحر معانی حدیث و قرآن، به دستیاری حواس عشره، (19) سیاحت و سباحتی نموده، بعد از تهذیب اخبار و تنقیح مسائل اصول اجتهاد، از وسائل الشیعه فقه شریعت آموخت و دهری با متکلمین گفتگو کرده و به اعتقاد خود تصحیح عقاید نمود و زمانی با مشائین در طلب حکمتشان به هر مکان دویده، دقایق تحقیقاتشان را ذخیره نمود . و مدتی از لوامع اشراق افادات اشراقیان استضاء انوار طریق سلوک حکمت اشراق نموده مشغول منزل شماری بود . و پنداشت که به تحصیل علوم تصوری این مراتب، تعرف حقیقت عرفان اهل معرفت می توان نمود . و از مبدا معاد خود خبری می توان گرفت .

و به این گمان عهدی بعید از عمر عزیز را صرف متشابهات عبارات و رموز و اشارات شان نمود، چون دید که از سیر [در این اصطلاحات] به غیر از دوری از مطلب اثری مترتب نشده - السائر علی غیر البصیرة لا ارضا قطع و لا ظهرا بقی - (20) آه حسرت از سینه پر سوز کشیده، مانند صدف کف افسوس برکف سوده، انگشت حیرت به دندان ندامت گزید . و چون کف سر به گریبان تفکر فرو برد . و بعد از یاس کلی از کل ما سوی، استعانت به یاری حضرت باری جسته، معلوم شد که:

کتاب هفت ملت گر بخواند آدمی عام است

و علم رسمی سر به سر قیل و قال است . (21)

باید زبان بست و بازو گشاد که

الایمان کله عمل و تحصیل بعضه من بعض . (22)

و یقین نمودم که:

در مدرسه هر علم که آموخته ام

فی القبر یضرنی ولاینفعنی

زیرا که به همراهی حس و خیال، توهم حصول معرفت خیالی است محال . و اندوخته ایشان تمام نقش و نگاری است بی معنی و سریع الزوال، بلکه محض وزر و وبال است و کار عقل نیز ارائه طریق است نه ایصال به مطلوب . عقل رهبر لیک تا در دوست .

راه نجات منحصر در تابعیت قولی و فعلی و حالی است . «الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی » . (23) «و لکم فی رسول الله اسوه حسنة » . (24)

«لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة » . (25)

تالوح سینه از نقش غیر صافی و از شوایب خودی و خودبینی بالمره خالی نشود، عکس شاهد مقصود در وجلوه گر نخواهد شد .

«ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» (26) و التخلیه قبل التحلیة . (27)

و از هنگامی که حقیقت این امر روشنم گشته تا حال پیوسته چون شمع می سوزم و می گدازم و می سازم . به قدر مقدور حب امور زایله را که راس کل خطیئه (28) است و به مرور راسخ گردیده، به حول الله از دل بیرون می کنم و از اسباب ظاهره اش کناره می گیرم و از حق اعانت و از دوستان شفاعت می طلبم و امیدوارم که خدای عالم خدایی نموده، زورق روح را از دست تدبیر ناخدای نفس گرفته به شرطه عنایت از غرقاب فتنه امواج حوادث دوران به ساحل و امان برساند .

دارم امید که این فن شریف، چون فنون دگرم موجب حرمان نشود . (29)

این است موجزی از شرح اسباب ضیاع عمر نفیس . (30)

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

حال این هجران و این خون جگر

حالیا موقوف تا وقت دگر

جان برادر مرا می بین و فکر خویشتن کن

یا اخی! ان کنت عبدالله فصر حرا عن الکونین (31)

«و استقم کما امرت » . (32)

و اطرح الدنیا و الآخرة فی الطرفین و ارفع همتک و وکل الی مولاک امرما یهمک . (33)

ثم استمع مقالی واعتبر بحالی فلاینئبک مثل خبیر والعاقل من اتعظ بغیره .

وقد اخبر مرشدا لکل المربی لجمیع عباده: «ان حیاة الدنیا لهو و لعب » (34) فاترکه للصبیان و «الدار الآخرة هی الحیوان » (35) ، «نجعلها للذین لایریدون علوا فی الارض ولا فسادا» . (36)

و عن الصادقین «من احب ان یکون شراک (37) نعلیه احسن من شراک نعلی اخیه فهو ممن یرید العلو» . (38)

فمصباح الفلاح، الزهد والقناعة . المال و الاولاد فتنة، فاحذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله «و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله » . (39)

«علیکم انفسکم لایضرکم من ضل » . (40)

«قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون » ، (41) «فانهم یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون » . (42)

«ذلک مبلغهم من العلم » . (43) «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون » . (44)

و علیک بتحصیل ملکة العدالة (45) ; فانها سبب حصول الانسانیة بعد العبور عن درجة الحیوانیة .

فمن العبد المجاهدة فی الاعداء و علی الله الهدایة و الارشاد . «الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» (46) لاصنع لغیره فی المعرفة و هو ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمة فدع نفسک و تعال ولاتصغ الی قیل و قال:

رحم الله امرا سمع فوعی و عمل ثم اهتدی . (47)

والسلام علی من اتبع الهدی .

و ما اردت الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و الله المستعان و علیه التکلان .

پی نوشت:

1) در شماره ششم پیام حوزه (ص 99 - 119) نیز نامه ای از ایشان به میرزای قمی با عنوان «آداب السیر والسلوک » منتشر شد .

2) با فحصی که نگارنده در فهرست نسخ خطی کتابخانه مرحوم آیة الله العظمی مرعشی و نیز فهرست نسخ خطی کتابخانه مدرسه حجتیه و دانشکده الهیات تهران و آستانه حضرت معصومه علیها السلام - که آن مرحوم بخشی از کتابهایش را به این کتابخانه ها اهدا کرده است - به عمل آورده، این نسخه از لب عین البکاء در هیچکدام معرفی نشده است .

3) الذریعه، ج 18 ، ص 287 .

4) الکواکب المنتشرة، ص 470 .

5) ملا محمد تقی بروجردی فرزند احمد، از دانشمندان قرن دوازدهم هجری قمری بوده و از علامه محمد باقر مجلسی اجازه نقل روایت دارد . وی تالیفاتی دارد که از جمله آنها عین البکاء و لب عین البکاء است که کتاب اولی به چاپ رسیده است .(الکواکب المنتشرة، ص 117).

6) سوره ذاریات (51) : 56 .

7) اصول کافی، با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، ج 1، ص 43 .

8) وداد: دوستی، محبت .

9) غازه » به فتح زای، گلگونه . در «یوسف و زلیخا» چنین آمده:

زغازه رنگ گل را تازگی داد لطافت را نکو آوازگی داد

فرهنگ مجمع الفرس

10) مشاطة: آرایشگر، مشاطگی: آرایشگری .

11) ستیره: مستور، پوشیده، مونث ستیر:

عشق معشوقان نهان است و ستیر عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر

لغت نامه دهخدا

12) بهجت: شادمانی، تر و تازگی .

13) میامن، ج میمنة، مبارکی، خوشبختی، برکت .

14) اشفاق: مهربانی و شفقت .

15) سوره مریم (19) : 30 .

16) فانی شدن در حق هنگام تجلی ذات حق، بی هوش گردیدن .

17) بیابان بی آب و علف .

18) سوره بقره (2) : 2 .

19) حواس عشره: انسان پنج حس ظاهری دارد: باصره، لامسه، سامعه، شامه، ذائقه و به همین تعداد حواس باطنی دارد که مجموع حواس ظاهری و باطنی انسان ده عدد می شود .

20) کسی که بدون بصیرت و آگاهی سیر کند نه می تواند مسافتی را طی کند و نه تاب و توانی برایش باقی می ماند .

21) اشاره به شعری از مثنوی نان و حلوی شیخ بهاءالدین عاملی که در مقدمه مقاله ذکر شد .

22) ایمان چیزی جز عمل نیست و بعضی از اعمال مقدمه و سبب برای تحصیل برخی دیگر هستند . یعنی بعضی از اعمال موجب می گردند که عامل بر سایر اعمال توفیق پیدا کند .

23) سید حیدر آملی در کتاب اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، صفحه 8 - 9 این حدیث را از حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله نقل نموده; به این عبارت:

«. . . قال النبی صلی الله علیه وآله : الشریعه اقوالی، و الطریقة افعالی، والحقیقة احوالی والمعرفة راس مالی، والعقل اصل دینی، والحب اساسی، والشوق مرکبی، والخوف رفیقی، والعلم سلاحی، والحلم صاحبی، والتوکل ردائی، والقناعة کنزی، والصدق منزلی، والیقین ماوای والفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء و المرسلین » .

24) سوره احزاب (33) : 21 .

25) سوره آل عمران (3) : 164 .

26) بحار الانوار، ج 2، ص 90 و 168، و در هر سه مورد به جای «امور» اشیاء آمده است .

27) تخلیه » در اصطلاح علمای اخلاق یعنی خالی کردن دل از اوصاف و رذایل اخلاقی بوسیله ترک کردن آنها، و «تحلیه » یعنی آراستن دل به محاسن اخلاقی با عمل . علمای اخلاق توصیه می کنند که تخلیه مقدم بر تحلیه است .

28) اشاره به حدیثی است که بدین عبارت از حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است: «حب الدنیا راس کل خطئیه » . بحار ج 51، ص 258 ج 70 ص 239 و 315 و ج 73 ص 90 و 119 .

29) اقتباسی است از شعر حافظ شیرازی:

عشق می ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

30) مرحوم بیدآبادی در این عبارت، ایمایی ظریف به دو کتاب مهم طبی و مؤلفان آنها می کند که عبارتند: الموجز فی الطب تالیف ابن نفیس قرشی (م 687 ق) و شرح الاسباب والعلامات، تالیف شیخ برهان الدین نفیس بن عوض بن حکیم کرمانی که به شرح نفیسی مشهور است . ر ک: ذریعه 13/82 و 23/250 .

31) ای برادر اگر بنده خدایی، از دو جهان آزاد باش .

32) سوره هود (11) : 112 .

33) دنیا و آخرت را کنار بگذار و همت خود را بلند نما و در امور خود بر مولایت توکل کن .

34) اشاره به آیه 64 سوره عنکبوت که می فرماید: «و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو لعب » .

35) اشاره به آیه 64 سوره عنکبوت که می فرماید: «و ان الدار الاخرة لهی الحیوان » .

36) سوره قصص (28) : 83 .

37) شراک: بند کفش .

38) این حدیث در مجامع روایی شیعه با عبارتهای متفاوتی نقل شده است . در مجمع البیان آمده:

«الرجل لیعجبه شراک نعله فیدخل فی هذه الآیة: «تلک الدار الآخره » (قصص/83) و نیز ابن طاووس در سعدالسعود به نقل از طبرسی چنین نقل کرده است:

«ان الرجل لیعجبه ان یکون شراک نعله اجود من شراک نعل صاحبه فیدخل تحتها» .(به نقل تفسیر المیزان، ج 16، ص 84).

39) سوره انعام (6) : 116 .

40) سوره مائده (5) : 105 .

41) سوره انعام (6) : 91 .

42) سوره روم (30) : 7 .

43) سوره نجم (53) : 30 .

44) سوره شعرا (26) : 227 .

45) الهدایة «نسخه » .

46) سوره عنکبوت (29) : 69 .

47) در حصول معرفت، غیر از خدا، از کسی کاری ساخته نیست . و خداست که ولی مؤمنان است و آنان را از ظلمت جهل و نادانی نجات می دهد . پس نفس و هواهای آن را ترک کن و قدم در راه معرفت نه و به قیل و قال گوش فرامده . خدا رحمت کند کسی را که سخن را بشنود و یاد گیرد و عمل کند و هدایت یابد .